

سلفی گری

سلفی گری

سلفی در مقابل خلفی. پیروان ابن تیمیه و محمد بن عبد الوهاب (معروف به وهابیان) لفظ سلفی و اتباع شیخ را برای خود انتخاب کرده اند و به مخالفان خود خلفی می گویند. در این مورد ابتدا ابن تیمیه روش خود را سلفی گری نام نهاد. سلف در لغت به معنای گذشته، قبل، پیشینه آمده است و در اصطلاح وهابیان «سلفی» به معنی صحابه رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بوده و «فهم سلفی» یعنی تصویری که در ذهن آنان از آیات شریفه و روایات بوده است. در ادامه درباره معنا و مفهوم کلمه سلف بیشتر توضیح داده خواهد شد.

پیروان محمد بن عبدالوهاب نزد مخالفان آنان به اسم «وهابیان» شناخته می شوند، اما آنان لفظ «سلفی» و «اتباع شیخ» را بر خود نهاده و مخالفان خود را «خلفی» می گویند، و معمولاً کتاب هایی که در عربستان در آن برای دفاع از آیین وهابیت چاپ می شود به اسم «دفاع عن السلفیه» می باشد. و دکتر قفاری نیز در سرتاسر کتاب «اصول مذهب الشیعه» با لفظ «سلفی» از مرام خود یاد می کند. اینان در این نامگذاری از ابن تیمیه پیروی می کنند که او روش خود را سلفی گری نام نهاد و ادعا کرد مسلمانان از سیره سلف صالح خارج شده و داخل شرک گردیده اند. [1] در اینجا توضیح کوتاهی پیرامون این لفظ ذکر می کنیم: سلف در لغت به معنای گذشته، قبل، پیشینه آمده است. [2] ابن اثیر گوید: «صدر اول از تابعین را سلف صالح گویند؛ زیرا آنان پیش از ما زیسته و اکنون مرده اند». [3] زبیدی نیز گوید: «پدران و خویشان شما که قبل از شما بوده اند «سلف» نامیده می شوند، بنابراین ما سلف برای آیندگان هستیم و گذشتگان سلف ما هستند». [4] و در اصطلاح وهابیان «سلفی» به معنی صحابه رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بوده و «فهم سلفی» یعنی تصویری که در ذهن آنان از آیات شریفه و روایات بوده است. [5] و مقصود از «منهج سلفی» التزام به کتاب و سنت و فهم صحابه است و راه به دست آوردن این فهم صحابه اعتماد و استعانت از روش ابن تیمیه و محمد بن الوهاب است. [6] در این عبارت مراد از سلف تنها صحابه بوده است، ولی در عبارت نهایی ابن اثیر پیروی از روش تابعین را معنی اصلی سلفی گری دانسته است. [7] و گاهی وهابیان سلفی را به گونه ای معنا می کنند که شامل سه قرن اولی اسلام می گردد مثلاً دکتر سعید رمضان بوطی می گوید:

معنای اصطلاحی این کلمه همان سه قرن اول امت اسلامی است و مدرک آن حدیثی است که ابن مسعود نقل کرده که بهترین مردم، مردم این زمان پس از آنها کسانی که به دنبال آنان هستند و سپس کسانی که پس از آنان می آیند. [8] و برخی دیگر از وهابیان گفته اند:

مذهب سلفی یعنی آنچه که صحابه و تابعین و اتباع آنان بر آن بوده اند و آنچه که ائمه دین بر آن بوده اند مثل ائمه اربعه و سفیانیین و لیث بن سعد و ابن مبارک نخعی و بخاری و مسلم و دیگر اصحاب سنن به استثنای خوارج و روافض و مرجئه و جبریه و جهمیه. [9]

طبق این تعریف اخیر می توان گفت تمام فرق اهل سنت سلفی به شمار می آیند با همه اختلافاتی که بین آنان وجود دارد. مثلاً ابوحنیفه احمد بن حنبل را مرجئی و ضال و منحرف می دانست و احمد بن حنبل، ابوحنیفه را که قائل به مخلوق بودن قرآن بود کافر می دانست. ابوحنیفه خلافت منصور را قبول نداشت و با محمد بن عبدالله بیعت نمود و لذا در زندان منصور مرد و احمد بن حنبل ایمان به خلافت منصور داشت. [10] در عین حال هر کس پیرو هر کدام از این عقاید متضاد باشد سلفی است.

به هر حال وهابیان روش خود را که سلفی می نامند در مقابل روش «خلفی» می دانند به نظر آنان روش متکلمان و معتزله و ماتریدیه و اشاعره روش خلفی است. [11] و ابن تیمیه در مقام مقایسه بین روش سلفی و خلفی گفته است: «طریقه السلف اسلم وطریقه الخلف أعلم وأحکم» [12]؛ «روش سلفی قابل اعتمادتر، ولی روش خلفی عالمانه تر و استوارتر است». در تعریفی دیگر از «سلفی» روش صحابه اعم از مهاجر و انصار و تابعین را بیان کرده اند، مثلاً «مقصود از سلفی پیروی از روش سلف صالح از این امت مسلمان است آنان که اهل سنت و جماعت هستند، یعنی اجماع و اجتماع بر پیروی از سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و نیز پیروی از روش مهاجر و انصار و کسانی که به نیکی از آنان پیروی کردند به دلیل وصیت پیامبر که فرمود: بر شما باد به سنت من و سنت خلفای راشدین پس از من». [13]

ولی همین نویسندگان در جای دیگر می گویند:

مقصود از اجماع المسلمین و اجماعی که مورد قبول است و اجتماع بر ضلالت در آن وجود ندارد آن چیزی است که سلف صالح بر آن بودند یعنی سه قرن اول، ولی پس از آن چون اختلاف زیاد شد و امت پراکنده شدند اجماعشان حجت نیست. [14]

و عجیب تر آنکه همین نویسندگان می گویند: «در زمان ابن مسعود (قرن اول) اکثر مردم از جماعت جدا شدند». [15] آیا این اکثر مردم چه کسانی بودند؟ و چگونه دیگر اجماع محقق می شود، وقتی حتی عده ای از صحابه و تابعین مثل قدامه می گویند کسی که عمل صالح انجام دهد شرب خمر بر او مباح است [16] و با آنکه اختلافات مسلمانان از لحظه وفات رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) شروع شد [17] آیا باز پیروی از تمام صحابه و تابعین تا پایان قرن سوم ممکن است و آیا توافق آنان بر چیزی وجود دارد، با آنکه برخی از صحابه پس از وفات پیامبر می گفتند چیزی از آنچه در عهد پیامبر بود اکنون دیگر وجود ندارد و همه آداب و سنن تغییر کرده است. [18]

وقتی رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) وفات یافت مسلمانان دو فرقه شدند برخی بحث کردن درباره اسما و صفات الهی و قضا و قدر را بدعت می دانستند مثل عمر بن خطاب و عبدالله عمر و زید بن ثابت و جمع زیاد دیگری از صحابه و تابعین مثل سفیان ثوری و اوزاعی و مالک بن انس و احمد بن حنبل، و فرقه دیگری به شدت طرفدار بحث و مناظره بودند مثل علی بن ابی طالب (علیه السلام) و عبدالله بن عباس و عبدالله بن مسعود و از تابعین و تابعین مثل حسن بصری و ابوحنیفه و حارث محاسبی و ابوالثور و... [19] آیا باز می توان سلفی بود و مناظره کردن را هم بدعت دانست و حرام و هم جایز بلکه لازم به شمار آورد؟!

از آنچه گذشت تعریف های ذیل برای معنای «سلفی» به دست آمد:

1. روش صحابه.
2. روش تابعین.
3. روش رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و صحابه و تابعین به احسان.
4. سنت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و خلفای راشدین.
5. روش صحابه و تابعین و تابعین تا پایان قرن سوم.

نام برخی از کسانی که در کتاب های وهابیان به عنوان سلف صالح آمده و خود را پیرو آنان می دانند عبارت است از: ابن عمر، عبادة بن الصامت، اَبی بن کعب، عبدالله بن مسعود، حذیفه بن یمان، زید بن ثابت، ابوحنیفه، مالک، شافعی، احمد بن حنبل، ابویوسف، محمد بن حسن شیبانی. [20] برخی از نویسندگان که اکنون در جهان اسلام به عنوان «سلفی گری» شهرت دارند می گوید:

اکثر علمای امروز عربستان سلفی هستند و در مصر، محمد عبده و حرکت اخوان المسلمین و جمال الدین اسدآبادی از روشنفکران سلفی هستند. دکالی و علاء فاسی در مغرب و ابن بادیس در الجزایر، و ابن عاشور و سالم بوحاجب در تونس، و دکتر علی شریعتی در ایران، و محمد اقبال و مودودی در هند و پاکستان از علمای سلفی هستند. [21]

البته او برای این ادعای خود هیچ دلیلی نیاورده است، و ما می دانیم سخن او در مورد دکتر شریعتی و نیز محمد اقبال و جمال الدین اسدآبادی قطعاً صحیح نیست و شواهد بر علیه ادعای نویسنده فوق فراوان است.

برخی از کتاب هایی که مورد قبول وهابیان است عبارتند از: صحاح ست و شرح های آنها مثل فتح الباری و شرح نووی، المناوی، تفسیر طبری، تفسیر ابن کثیر، تفسیر بغوی، تفسیر بیضاوی، تفسیر جلالین، الخازن، و کتاب های ابن تیمیه و ابن قیم که این دو نویسنده اخیر مهم ترین منبع برای وهابیان می باشند. [22]

به نظر وهابیان روش قابل اعتماد در مباحث اعتقادی آن است که انسان پیرو صحابه و تابعین باشد هرچند آنان معصوم نبودند و نه تنها با یکدیگر اختلافات زیاد داشتند، بلکه آنان نمی دانستند معنی جوهر و عرض چیست و آیا خداوند جوهر است یا عرض و در عین آنان اعلم امت اسلامی بودند و روش آنان مطمئن ترین روش است، دو نمونه ذیل شاهد مدعای فوق است: شیخ محمد بن عبدالوهاب خود را مشغول بدعت هایی که متکلمان مشغول آن شدند نمود، زیرا متکلمین از روش انبیا و سلف صالح دوری کردند و بدعت هایی پدید آوردند مثل بحث از جوهر و عرض و تحیز و جهت و امثال آنها که شرع نغیاً و اثباتاً درباره آنها چیزی بیان نکرده است. سپس می گوید: توحید اهل باطل عبارت است از فرورفتن در بحث جواهر و اعراض در حالی که پیامبر مبعوث شد به انکار آنها و ابوالوفاء بن عقیل گوید: من یقین دارم که ابوبکر و عمر وقتی مردند هنوز نمی دانستند جوهر و عرض چیست، پس اگر کسی تصور می کند روش ابوعلی جبابی و ابوهاشم بهتر از روش ابوبکر و عمر است بسیار عقیده زشتی دارد. [23]

ابوبکر که نمی داند خداوند جوهر است یا عرض است اعلم امت است و این مورد اجماع وهابیان است. [24] جای این سؤال باقی است که وقتی پیامبر نغیاً و اثباتاً درباره چیزی سخن نگفته است چگونه بحث کردن از آن بدعت است و آیا بهتر نیست که بگویند بحث جوهر یا عرض بودن خداوند را شرع سکوت کرده است نه آنکه بگویند بدعت است. علاوه بر آنکه اینان اگر معنی جوهر و عرض را می فهمیدند آن گاه می دانستند که شرع در این باره سکوت کرده است یا آنکه بیان کرده است. و آیا باید اعتقادات را از افرادی مثل ابوبکر گرفت یا از عقل سلیم و فطرت و وحی.

به هر حال وهابیان مدعی پیروی از روش سلف هستند، اما روشن نکرده اند که مرادشان از پیروی سلف چیست، آیا صحابه را مشرّع دانسته و اجتهادات آنان را حجت می دانند و روش آنان مطلوبیت ذاتی دارد، یا آنکه فهم آنان از کتاب و سنت حجت است؟

اگر مراد مشرّع بودن صحابه یا مطلوبیت ذاتی در پیروی صحابه و معصوم دانستن آنان است، این چیزی است که شیعیان هرگز با آن موافقت نداشته و مشرّع بودن را مخصوص خداوند و مطلوبیت پیروی را مخصوص به معصومین (علیهم السلام) می دانند. ولی اگر مقصود آن است

که فهم صحابه و تابعین از کتاب و سنت برای ما ارزش - و نه حجیت - دارد و چون قرآن مجید به زبان آنان نازل شد و در آن زمان زبان عربی با غیر عربی اختلاط پیدا نکرده بود و به قرائن حالیه آیات شریفه بهتر آگاهی داشتند لذا فهم آنان سالم تر بود، در این صورت این ادعا صحیح است. و این همان چیزی است که علمای شیعه نیز در اصول فقه و در کتاب های تفسیر مکرراً گفته اند که خطابات شرعی به عرف و فهم عرفی القا شده است.

ولی باید توجه داشت که مقصود حجیت عرف و فهم عرفی در آیات شریفه ای است که بحث های حقوقی و فقهی و اخلاقی دارند نه در مباحث اعتقادی. فهم دقّی عرف - نه مسامحی عرف و نه نظر دقّی عقلی - در خطابات مربوط به احکام حجت است، ولی در مباحث اعتقادی چون علم و یقین لازم است و فهم عرفی تنها می تواند اثبات ظهور نماید و ظهور نیز دلالتی ظنی است نه قطعی، پس فهم عرفی نمی تواند در مباحث اعتقادی ملاک و میزان باشد، اما تعمق در اعتقادات پسندیده است و در روایتی نیز مورد اشاره قرار گرفته است. [25] وجه حجیت عقل و میزان ارزش آن در اعتقادات در فصل های آینده بیان خواهد شد.

دکتر بوطی که خود از مدافعان وهابیان است می گوید:

اجتهادات سلف فی حدّ ذاته حجت نیست و حتی روش آنان نیز چیزی نیست که بر همه مردم پیروی آن لازم باشد، به طوری که حتی بر مجتهدین دیگر نیز لازم باشد خود را مقید به اجتهاد سلف بدانند به این استدلال که آنان نیز به عصر رسالت بوده اند. [26]

و این سخن صحیح و قابل پذیرفتن است. به هر حال روش سلفی گری عبارت است از «التزام به کتاب و سنت و فهم صحابه و اعتقاد استعانت به روش ابن تیمیه و ابن قیم و محمد بن عبدالوهاب» [27]، گرچه این عبارت به معنی دقیق کلمه روش را بیان نکرده است اما آنان این را روش می دانند. ضمناً آنان همیشه استعانت به غیر خدا را کفر و شرک می دانند، حتی استعانت به رسول خدا را. ولی استعانت به ابن تیمیه و روش او و محمد بن عبدالوهاب را نه تنها شرک نمی دانند بلکه عین دین می دانند. بهتر است گفته شود اصول سلفی گری عبارت است از: 1. کتاب؛ 2. سنت؛ 3. اجماع مسلمانان. [28]

و روش رسیدن و بهره گیری از این اصول عبارت است از: 1. تقدیم شرع بر عقل؛ 2. کنارگذاشتن تأویلات کلامی؛ 3. استدلال به آیات شریفه قرآن. [29] و علت آنکه روش صحابه و تابعین حجت است آنکه اولاً آنان اختلاط با عجم نداشته و زبان آنان سالم بوده است. ثانیاً دارای فطرت پاک اسلامی بوده اند. [30]

در اینجا چند نکته باید مورد توجه قرار گیرد:

اولاً: تمسک به کتاب و سنت و اجماع مسلمانان از مسلمات و ضروریات مذهب شیعه است، و سایر فرق مسلمانان نیز همین عقیده را دارند، و این چیزی نیست که به سلفی ها اختصاص داشته باشد. زیرا حدیث ثقلین که متواتر بین مسلمانان است طبق برخی از روایت ها «کتاب الله و سنتی» [31] دارد، گرچه به نظر می رسد که نقل صحیح «کتاب الله و عترتی» [32] باشد و وقتی تمسک به عترت لازم باشد تمسک به کلام و حدیث آنان نیز ثابت می شود. ولی به هر حال ضرورت تمسک به کتاب و سنت چیزی است که از خود قرآن کریم استفاده می شود [33] علاوه بر آنکه از بدیهیات عقلی نیز می باشد.

ثانیاً: اجماع مسلمانان فی نفسه حجت نیست بلکه تنها راهی است برای به دست آوردن سنت، و ارزش آن تنها از این جهت است.

ثالثاً: مقدم بودن عقل بر شرع به صورت مطلق و کلی نیست بلکه عقل حجت باطنی خداوند است آنچنان که انبیا(علیهم السلام) حجت ظاهری هستند. [34] لذا در کلیات اصول دین مثل توحید و نبوت باید از عقل استفاده نمود، ولی در جزئیات اعتقادات مثل تعداد اسماء و صفات

الهی، عرش و لوح و قلم، عدد انبیا(علیهم السلام) رجعت و... از شرع باید استفاده نمود.[35] و در احکام فقهی باید گفت اصلاً عقل به آنها نمی رسد که گفته شود عقل مقدم است یا شرع. و در سایر معارف دینی و غیر دینی آنچه که از بدیهیات عقلی و از مسلمات عقل فطری - غیر مشوب به اوهام و جدلیات علم کلام - باشد روشن است که عقل بر شرع مقدم است و در واقع تعارضی بین عقل و شرع وجود ندارد. مثلاً وقتی عقل می گوید: خداوند جسم نیست شرع چیزی برخلاف آن حکم نمی کند، و اگر فرضاً آیه یا روایتی بود که ظاهرش دلالت بر جسمیت خدای متعال داشت، آن دلیل شرعی از متشابهات بوده و باید آن را طبق محکومات تفسیر نمود. به هر حال یقین آور است و ظواهر آیات و روایات دلیل ظنی - به ظن نوعی - هستند و یقین با ظن تعارضی نداشته، بلکه با وجود یقین عقلی، هرگز ظن شخصی برخلاف آن حاصل نمی شود. بله مسائلی که از نظریات عقلی است مثل بسیاری از مباحث جدلی علم کلام یا فلسفه در این گونه مسائل چنانچه بین عقل و شرع تعارضی وجود داشته باشد اختلاف معروفی بین اصولیین و اخباریین وجود دارد که کدام یک مقدم است[36]؛ همچنان که اختلاف در تفسیر کلام اخباریین است که آیا از مقدمات عقلی یقین حاصل می شود یا خیر[37] و یا آنکه یقین حاصل می شود، ولی حجت نیست.[38] و[39]

رباعاً: مسأله تأویل آیات شریفه قرآن و موارد جواز و موارد منع آن در بخش سوم این رساله به صورت مفصل بیان شده است.

خامساً استدلال به قرآن صحیح بوده و هیچ مسلمانی مخالفتی با آن ندارد اما باید بین آیات محکومات و آیات متشابهه فرق گذارد و تمسک کردن به ظواهر متشابهات جایز نیست، بله باید به محکومات و متشابهات ایمان داشت که همه آنها از طرف خداوند متعال است، ولی ظواهر آنها را نمی توان به صورت یکسان مورد عقیده قرار داد.

سادساً: اینکه وهابیان معتقدند «چون در زمان صحابه و تابعین و تا پایان قرن سوم هجری قمری مسلمانان با غیر عرب اختلاط نداشتند و لذا فهم صحیح و سلیم از قرآن و سنت داشته اند.[40] بسیار دور از واقعیت است؛ زیرا بهترین شاهد بر آنکه آنان چنین فهم صحیح و سلیم از کتاب و سنت نداشته اند اختلافات بسیار زیاد و گسترده بین آنان می باشد، و غالب مذاهب کلامی و فقهی در قرن دوم و سوم پدید آمدند با اعتقادات و نظریاتی کاملاً متناقض. علاوه بر آنکه با گفته خود این نویسنده سازگاری ندارد که می گوید: افراد متدین به ادیان دیگر از خارج جزیره العرب در قرن اول اسلام به شهرهای مکه و مدینه رفت و آمد داشته اند.[41] و جای دیگر می گوید: «در صدر اول هزاران و بلکه میلیون ها نفر از شهرهای دیگر وارد اسلام شدند».[42]

مضافاً بر آنکه اختلاط عرب با عجم در همان سال های اول اسلام و زمان فتوحات اسلامی رخ داد و علت اصلی آنکه در کتاب های ادبیات به قرآن کریم و اشعار عربی استدلال می کنند، ولی غالباً از نقل حدیث و استدلال به آن پرهیز دارند نیز همین است که معتقدند چون احادیث در قرن دوم و سوم تدوین شده است و در آن زمان عرب با غیرعرب اختلاط داشته و سلیس بودن زبان عربی از بین رفت و آنچه به دست ما رسیده است از روایات گرچه مضمون آنها کلمات معصومین است، اما الفاظ آنها عیناً برای ما نقل نشده و این الفاظ بر اثر اختلاط به غیر عربی از فصاحت و بلاغت لازم در عربی برخوردار نیستند.[43]

سابعاً: فطرت پاک اسلامی اختصاص به صحابه و تابعین نداشته و چگونه می توان ادعا کرد مسلمانانی که در سه قرن اول آن قدر با یکدیگر جنگ داشتند که حتی متعرض کعبه معظمه شدند دارای فطرت پاک هستند، ولی مسلمانان قرن چهارم به بعد فطرت پاک ندارند؟!

ثامناً: اگر سلفی گری به معنای پیروی از صحابه و تابعین تا پایان قرن سوم باشد با توجه به آن همه اختلافات زیاد بین صحابه و تابعین می توان گفت که تمام هفتاد و دو ملت و بلکه شاید

صدها فرقه ای که در میان مسلمانان وجود دارد تمام آنها سلفی هستند، آن کس که ابوبکر را خلیفه می داند و آنکه او را خلیفه نمی داند، و بلکه خوارج و مجبره و مشبهه و مفوضه و بلکه پیروان مذاهب منقرضه مثل ظاهریه و اوزاعی و شیبانی و... نیز باید جزء سلفیه باشند؛ زیرا تمام این فرقه ها در سه قرن اول وجود داشته و پیروانی داشته اند. وقتی حضرت علی(علیه السلام) بحث و مناظره را خوب می دانست و عمر آن را بدعت می شمرد[44] سلفی ها پیرو کدام یک می شوند. و وقتی وهابیان می گویند: «هیچ کس غیر از رسول خدا(علیه السلام) نیست که تمام گفتار و عمل او صحیح باشد بلکه هرکسی گاهی اشتباه دارد و در آن اشتباه نباید از او پیروی نمود حتی اگرچه ابن تیمیه باشد».[45]

بنابراین چگونه تمام سخنان ابن تیمیه و محمد بن عبدالوهاب را قبول دارند و چگونه ادعا می کنند که پیروی از مسلمانان سه قرن اول جایز است و این از اصول سلفی گری است؟! از آنچه گذشت معلوم شد آنان که نام خود را «سلفی» گذارده اند واقعاً سلفی نیستند و آراء و عقائد آنان مطابق با اراده و عقائد صحابه نمی باشد، و جالب آن است که دکتر محمدسعید رمضان بوطی که خود از مدافعان وهابیان است به این نکته تصریح کرده و می گوید:

ابن تیمیه معتقد بود که سه طلاق با یک لفظ همان یک طلاق است نه سه طلاق و این چیزی است خلاف مذهب احمد حنبل و شافعی. پس باید احمد بن حنبل و شافعی سلفی نباشند و همچنین است مسأله حدوث و قدم قرآن.[46]

- [1]. [2].163 . [3].971 1 . [4].390 2 . [5].455 23 . [6].439 . [7].49 .
 [8].390 2 . [9].9 . [10].22 . [11].35 34 . [12].445 . [13].445 .
 .. [14].255 1 . [15].268 . [16].375 . [17].338 . [18]. . 636 1 : " :
 : " 485 : " : [19]. " . [20].151 . [21].310 283 1 ..
 [22].42 . [23].97 [24]. 501 326 1 [25].442 . () : " "
 " " " . [26].231 5 . [27].27 . [28].49 . [29].268 1 . [30].62 .
 [31].27 . [32].184 1 . () 1043 5 182 1 187 9 . 115 286 .
 [33]. : : . [34].136 . [35].16 1 . () [36].273 1 . [37].132 1 . [38].270 2 : :
 : : . [39].18 1 : :
 . [40]. (38 :) « » : :
 [41].27 . [42].16 . [43].34 . [44]. 7 : : [45].151 . [46].366 352 1 ...
 " : " : " : .241